

میدون و سوفیا

عصر اسطرلاب!

● **پوریا عالمی**: سوفیا... عشقم... باورت می‌شود ما در عصر اسطرلاب و در زمانه ایماواشاره به‌سر می‌بریم؟ مثلاً یک مسئول دولتی در یک سخنرانی سرفه می‌کند یا یکهو صدانش را می‌برد بالا، ما می‌گوییم: اوه... اوه... ترکانند... دیدی چه حرکت تندی کرد؟ دیدی چی گفت؟ دیدی چطوری صدای اعتراض مردم شد؟ دمش گرم خیلی خفته.

حالا بروی از خودش بررسی چرا سرفه کردی می‌گویند آب دهانم پرید بیخ گلووم و ربطی به شما نداشت. می‌پرسمی چرا داد زدی؟ آیا صدای بلند اعتراض با بودی؟ که می‌گویند: سرخوشی شما؟! اعتراض کدومه، نشستم روی صندلی داغ، صدام دراومد، الکی به خودتان نگیرید. ولی ما دلخوشیم؛ مثلاً یکی عکس دسته‌گل گذاشته بود، ملت معنی می‌کردند اوه اوه... نگاه چی گفت، می‌که: چه دسته‌گلی به آب دادند اینا. حالا بروی از این بابایی که اینستاگرام آن آقا را به‌روز می‌کند بررسی، می‌گویند: حواسم نبود، جای صفحه‌خودم توی صفحه‌کارفرما اشتباهی آپلود کردم.

همین الان وزیر ارتباطات، آقا جهرمی، شعر حافظ می‌نویسد مردم می‌گویند: واو... خدای من! چه اعتراضی به فیلترینگ و فیلیم خارج از دید کرد. خب ما شاعر می‌خواستیم همان آقای حداد بود دیگر، می‌آمد مدام شعر می‌گفت همه سرگرم بودیم.

دیروز هم رسانه‌ها تیر زده بودند واکنش تند عادل فردوسی‌پور به مسعود ده‌نمکی. ما هم کلیک کردیم رفتم تو، دیدیم فردوسی‌پور وسط ۹۰ دقیقه گزارش یک جا برگشته گفته: «این‌جوری هم نبود که عربستانی‌ها باید به قطر ۱۰ تا بزنند و مثلاً امارات را یک بر صفر ببرند». بعد هم معنی کرده‌اند که این را برگشته به ده‌نمکی گفته که گفته بود ایران نباید به یمن چهارتا می‌زد. البته خود ما مردم هم بخواهیم اعتراض خیلی تندی کنیم، نهایتاً عدد ۲ را می‌فرستیم به برنامه ۹۰ فردوسی‌پور!

می‌بینی سوفیا؟ می‌بینی ما سرمان را به چی گرم می‌کنیم؟ همین است که می‌گویم ما در عصر اسطرلاب و زمانه ایماواشاره به‌سر می‌بریم. درواقع اعتراضات ما نیاز به دوتا اسطرلاب دارد که معلوم شود دقیقاً چی به چی بوده.

مثلاً من تمام دیروز توی لیم یک کردو گذاشته بودم تا تو بفهمی تو مثل گردو توی لپ من، در قلب من قرار داری و عاشقم شوی. اما نفهمیدی! اما عاشقم نشدی! وقتی تو پیام به این تندی را نمی‌فهمی واقعا چطوری تیکه‌های زیرپوستی سلبریتی‌ها را متوجه می‌شوی که تندوتند لایکشان می‌کنی؟

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

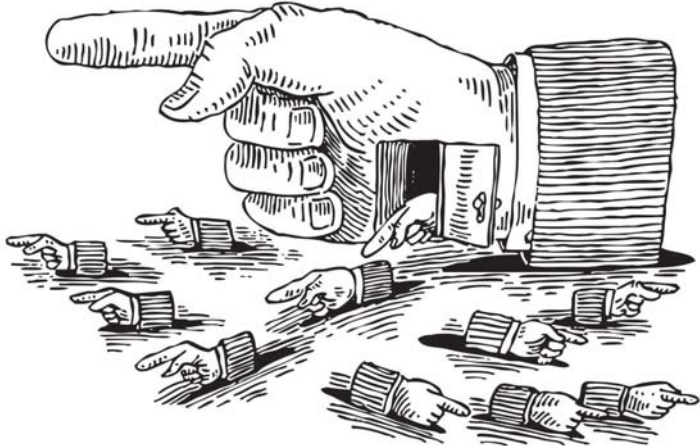
شنبه ۲۹ دی ۱۳۹۷ ۱۲ جمادی‌الاول ۱۴۴۰ ۱۹ ژانویه ۲۰۱۹ سال شانزدهم شماره ۳۳۴۶ ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۲:۱۵ اذان مغرب ۱۷:۳۷ اذان صبح فردا ۵:۴۵ طلوع آفتاب ۷:۱۲

روزنامه‌فرو

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

آندرزج کراوز



منظومه خاموش ۱۰

آرامش بعد از توفان



مهدی جخوانی

با آرایش و استقامت برادران در مقابل عراق به لطف خداوند کم‌کم اوضاع آرام‌تر شد و همه بر اعصابشان مسلط شدند. با غروب آفتاب ارتش عراق هم انگار که ساعت اداری‌اش تمام شده باشد، دست از ادامه پاتک کشید و هرچه بود بچه‌ها ایستادند و خاکریز را حفظ کردند، اما همه آماده بودند. بعدها شنیدیم که این پاتک ناکام، پاتک گارد ریاست‌جمهوری عراق بوده است. شب، هم برادران گردان مالک‌اشتر عملیات کردند و هم برادران لشکر سیدالشهدای کرج، ما حدود ۱۴ کیلومتر با شهر بصره فاصله داشتیم. عراق در این منطقه نیروهای زبده و کیفی‌اش را مستقر کرده بود و برای همین عمل‌کردن در این منطقه خاص -شلمچه- سخت‌تر بود. تازه کمی اوضاع آرام شد و آتش عراقی کاهش پیدا کرد. بچه‌ها کمی به امور شخصی‌شان رسیدند؛ رفتن به دستشویی و شستن دست‌ها در دریاچه، نماز و شام. در قسمتی از لب دریاچه مقدار زیادی علف و گیاه بلند و وحشی روینده بود. به‌خاطر تماس با مجروحان و شهدا، پوتین و شلوار و دست و صورت‌م همه خونی بود. فضا بوی خون پخته می‌داد.

سنگرهای زخمی

شب در اطراف سنگرها همه چیز ریخته بود؛ کوله، فانوسقه، قمقمه، کیسه ماسک، نارنجک، فشنگ کلاش و تیربار، کاغذ بیسکویت، قوطی کمپوت، همه‌چیز... همه‌چیز هم خاکی و گلی بود. کم‌کم فرصتی بود که به شهدا و مجروحان فکر کنیم. شهدا را لب دریاچه روی گل خوابانده و پتو یا گونی روشن کشیده بودند. لبه پتویی کنار رفته بود و پای شهیدی بیرون افتاده بود. قوزک پایش تقریباً از پایش جدا شده بود و سفیدی‌اش بیرون زده بود. صحنه‌ای که ناراحتم کرد این بود که پایم را روی شکم شهیدی گذاشتم. آن‌قدر در گل فرورفته بود که تقریباً دیده نمی‌شد یا من توی تاریک و روشن ندیدمش. لگدکردن شهید باز هم برایم معنای نمادین داشت. بدی‌اش این بود که هیچ‌کس نمی‌توانست کارش را کنار بگذارد و جنازه او را که توی آب‌وگل، لایب سنگین‌تر هم شده بود به جای بهتری منتقل کند. واقعیت این است که آدم در شب‌های عملیات یا پدافندهای سخت، دلش مثل سنگ و به‌شدت بی‌رحم می‌شود. نمی‌دانم شاید هم واقعیت چیز دیگری باشد. به این معنا که وقتی چندین مجروح روی زمین افتاده‌اند و کسی نیست که آنها را به عقب منتقل کند، طبیعی است که زدون گل از دهان و صورت یک شهید و انتقال او به یک جای مناسب‌تر اولویت ندارد و نباید این را به حساب بی‌رحمی گذاشت. اگر مجروحی یک پایش قطع شده باشد و مجروح دیگری انگشتش قطع شده باشد طبیعی است که امدادگر اصلاً به تاله آنکه انگشتش قطع شده اعتنا نکند و سراغ آن دیگری برود، اما باین‌همه وقتی من از کنار شهیدی که کاسه سرش خرد شده بود و به طرز جیبعی زیر آب‌وگل و علف فرو رفته بود نگاه کردم، یک‌آن با خودم گفتم اینکه اینجا افتاده و کسی نیست که حتی برایش اشکی بریزد، در شهر و دیار و خانوادهاش جگرگوشه و عزیز است. با خودم می‌گفتم این‌ها ماسد دارند. چه دل‌هایی که پشت جبهه برای همین شهید می‌تپد و چه چشم‌هایی که اشکبار به در دوخته شده... و بالاخره بعد از این‌همه شهید، اشکی هم به چشم بنده آمداگفتم اگر خدا را از جنگ یا درواقع دفاع حذف کنیم، هیچ‌یک از این مصائب قابل تحمل نیست و درگیری به کشتاری وحشیانه تبدیل می‌شود. گفتم شهید عزیزم من تو را نمی‌شناسم، از لباس غواصی‌ات پیداست که از لشکر مازندرانسی، اما کاش مادرت اینجا بود و با دستمال حداقل صورت‌ت را پاک می‌کرد و برایت قطره‌های اشک می‌ریخت. آخرسر هم به خودم نهیب زدم که «بلند شو بابا، جنگه!».

نامه

ابراهیم گلستان در نامه‌ای به «شرق» نوشت:

«مسیو ابراهیم و...» ربطی به من ندارد



و ادعای چاپ‌شده روی جلد آن باخبر کرد. من دنبال خبر را گرفتم و به یاری یکی، دو آشنا، و از آن میان یکی از نویسندگان «شرق» تصویری از جلد کتاب را دیدم. این مجموعه اطلاعاتی است که دراین‌باره دارم. همین. هیچ چیز این کتاب، کلاً و مطلقاً، به هر صورت و در هر جهت ربطی به من ندارد.

داده بودند و نه من از چنین قصد و چنین کارشان کلمه‌ای در رد یا قبول نه به آنها و نه به کس دیگر گفته بودم یا می‌توانستم با چنین بی‌خبری کامل گفته باشم. من از این همه مطلقاً و کلاً بی‌خبر بوده‌ام تا همین پیش‌ازظهر امروز، چهارشنبه بیست‌وششم دی‌ماه، که کسی از یکی از شهرهای انگلستان به من تلفن کرد و مرا از وجود این کتاب

فراموش‌شده‌ها ۲

ایرانیان همیشه مهاجر

فرهنگی این جامعه بستگی دارد. حدود ۱۹ درصد از کشورهای یک زندگی و ازدواج با مهاجران را مثبت تلقی می‌کنند، در حاشیه خلیج فارس، آسیای مرکزی، آسیای جنوبی و آفریقای شمالی قرار دارند. اکثر این کشورها جزء انتخاب‌های ایرانی‌ها نیستند.

غرق‌شدن در مانش به‌جای اقیانوس آرام

به‌تازگی اما اتفاقی دیگر رخ داده است و ایرانی‌هایی که به هر شکل خود را به اروپا رسانده‌اند از کانال مانش و با قایق‌های پارویی می‌خواهند به خاک انگلیس برسند؛ اتفاقی که با آغاز سال نو میلادی در صدر اخبار قرار گرفت و حتی وزیر مهاجرت انگلیس از تعطیلات برگشت. درحالی‌که شاید تعداد این مهاجران تنها به چندصد نفر برسد و به قول بی‌بی‌سی از ۱۲ آبان تا اول ژانویه تنها ۱۰۱ پناه‌جو - که کودک هم در میان آنها بوده به این طریق وارد خاک انگلیس شده‌اند، چرا این‌قدر تمرکز روی تعداد ایرانی‌ها است؟ ایرانی‌هایی که می‌گویند از طرق مختلف؛ چه آنها که از طریق ورود بی‌وزن به صربستان در آنجا ماندگار شده‌اند و چه دیگریانی که از راه‌های مختلف به جنگل‌های سرد و برفی بالکان خود را رسانده‌اند. هرچند طرح صربستان به دلیل آنچه «سوءاستفاده» خوانده شد، از ۲۵ مهر لغو شد، اما به اعتقاد یک تحلیلگر، تمرکز بر ورود مهاجران ایرانی به دلیل تعطیلات کریسمس و بی‌خبری بود، اما دیگری می‌گوید شیوه آمدنش به انگلیس عجیب است. فعالان حقوق مهاجران معتقدند حالا دیگر این نوع عبور از کانال را مختص ایرانی‌ها نمی‌دانند و گسترش فعالیت شبکه‌های سازمان‌یافته چپایی و مافیایی دلیل افزایش این‌گونه تلاش‌ها برای عبور از کانال است. اما برای ایرانی‌هایی که در کشور این اخبار را می‌شنیدند، این شیوه یادآور مهاجران ایرانی بود که برای زندگی بهتر با قایق به سمت استرالیا رفته بودند؛ کسانی که یا در آب غرق شدند یا استرالیا را رفتارهای نادرست سیاسی آنها را روانه پایوآ گینه‌نو کرد. حتی خبر درگذشت یکی از مهاجران و گزارش‌هایی از نحوه زندگی دردناک مهاجران در کمپ‌ها منتشر شد. هرچند ایرانی‌ها حتی حاضر نشدند پس از قول‌های نمایندگان از وزارت امور خارجه ایران به کشور بازگردند و در جزیره‌ای که به گفته یکی از شاهدان عینی بیشتر شبیه جزیره آدم‌خواران است، به امید زندگی بهتر باقی ماندند. با اینکه فیلمی از زندگی این افراد در جشنواره برلین سال قبل در بخش مستند به نمایش درآمد، ولی انگار مسئولان این را که چنین افرادی وجود دارند و زمانی ایرانی بودند و هرگونه مذاکره‌ای برای بهبود زندگی آنان را فراموش کردند. نکند این‌بار نیز مهاجران گذرکننده از کانال مانش تبدیل به جسد‌هایی شوند که آب با خود به ساحل می‌آورد و فراموش شوند؟

زیر آسمان جهان

با درنظرگرفتن شاخص‌های دیگر، مردم اندونزی و استرالیا بخشنده‌ترین مردم دنیا هستند که به‌دنبال آنها، آمریکا و نیوزیلند با فاصله بسیار کمی از یکدیگر قرار گرفته‌اند. گالوپ که سالانه این نظرسنجی را در ۱۴۰ کشور و توسط ۱۵۳ هزار نفر انجام می‌دهد، این بار دریافته که قرار نیست شما بسیار داشته باشید تا بخشنده‌ترین باشید. بعضی از کشورهایی که مردم آنها درآمد کمتری دارند، جزء سخاوتمندترین‌ها هستند. اندونزی، کنیا و میانمار همه در رده بالای این فهرست قرار دارند. به‌طور میانگین، از هر ۱۰ نفر در دنیا، بیشتر از چهار نفر (۴۳ درصد) پاسخ داده‌اند که به فردی که نمی‌شناختند و به کمک آنها نیاز داشته است، کمک کرده‌اند. حدود ۲۷درصد از آنها کمک‌های مالی انجام داده‌اند و ۱۸ درصد از آنها زمانی را به انجام کارهای داوطلبانه اختصاص داده‌اند. مردم بلاروس، چین و هند نیز به کسانی که نمی‌شناسند، کمترین کمک را انجام می‌دهند.

دست‌ودلبازان جهان

بسیاری آمریکا را دست‌ودلبازترین کشور دنیا می‌دانند. در سال ۲۰۱۷، مردم، مؤسسات و شرکت‌های آمریکا حدود ۴۱۰ میلیارد دلار از تولید ناخالص داخلی خود را برای کمک به نیازمندان اهدا کرده‌اند. به عبارت دیگر، مبلغی که آمریکایی‌ها اهدا کرده بودند، بیشتر از تولید ناخالص داخلی حدود ۴۰ کشور دنیاست. اما می‌توان این موضوع را مطرح کرد که آمریکایی‌ها می‌توان مالی بخشیدن چنین کمک‌هایی را دارند و اگر دیگر کشورها نیز به اندازه آمریکا توان مالی داشتند، این کار را انجام می‌دادند. اما اگر به محاسبه تعداد افرادی که در آن کشور کمک‌های مالی انجام می‌دهند، یا به محاسبه افرادی که زمانی را صرف کارهای داوطلبانه یا کمک به افراد غریبه می‌کنند اختصاص دهیم، چه نتیجه‌ای به دست خواهد آمد؟ نتایج آخرین پژوهش گالوپ نشان می‌دهد آمریکایی‌ها بخشنده‌ترین مردم دنیا نیستند.